

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



تاریخ 02.3.2019

ارسالی: وطن دوست

نویسنده: همرمز

وبسایت: "حزب همبستگی افغانستان"

منتشر شده در چهارشنبه، 26 میزان 1391

## پرتو نادری، شاعر مقاومت یا مداح جنایت؟



آیا پرتو نادری و هم‌کابانش از دیدن این صحنه سرخمی مقابل یک جنایتسالار غارتگر ذره‌ای احساس شرم میکنند؟

مادامیکه ملتی استقلال و آزادی ندارد، مورد تهاجم گوناگون ۴۹ کشور واقع شده، صدها لانه‌ی جاسوسی شب و روز طرح توطئه و تباهی‌اش را می‌ریزند، ویروس بنیادگرایی و طالبی در آن بیداد می‌کند، بیش از ۷۰ فیصد مردمش نان خوردن ندارند، تنها در زیر ساطور رژیم خونریز ایران ۲۰۰۰ پناهجویش انتظار طناب دار را می‌کشند و تمامیت ارضی‌اش در معرض هجوم تروریست های ای.اس.ای پاکستان فرار گرفته است و تمام مردم نگویند کشور تحت فاجعه پی فاجعه بسر می‌برند، در یکچنین اوضاع سکوت و دست تسلیم بلند کردن انتهای شرفباختگی است. با تاسف بی‌غرضی در برابر فجایع و سر فرو بردن به دامان رژیم های مزدور و فاسد مرض ساری و جاریست که به فرهنگ به اصطلاح «شاعران مقاومت» و روشنفکران بی‌خاصیت وطنی مبدل شده است و امریکا و غرب هم با تمام توان مرض مهلک بی‌غیرتی و خنثی‌گری را در کشور شیوع میدهند.

به تازگی در سایت رسمی دفتر ریاست جمهوری می‌خوانیم که طی محفل مشاعره در ارگ ریاست جمهوری، آقای کرزی «بخاطر خدمات شایان نصرالله پرتو نادری، استاد محمد صدیق پسرلی، خانم آصفه شاداب و آقای محمد زمان کلمانی در عرصه ادبی، برای هریک شان صد هزار افغانی و تقدیر نامه های افتخاری اهدا نمود»<sup>۱</sup>.

رییس جمهوری که خود به مزدوری‌اش اقرار میکند و در سایه متجاوزان کمر به غارت و کشتار انسانهای بی‌دفاع بسته است و در دوران اقتدار پوسیده‌ی ۱۱ ساله‌اش با سر از زیر شدن میلیارد‌ها دالر در عرصه اقتصادی و سیاسی تباهی به بار آورد، حال اکت امیران خابین گذشته را نموده به صله بخشی به شاعران و فرهنگیان خادم ارتجاع آغاز نموده است.

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

رئیس جمهوری که کرکسان ۷ و ۸ ثوری را با جمع تکنوکرات های بی‌مایه برگرد دسترخوان رنگین افغانستان نیمه جان و ویران کله به کله کرده تا هرچه بیشتر فربه گردند به حاتم بی‌مانند می‌ماند که هر روز قاتلان ملت را می‌بخشد و بر سینه آدمکشان مدال می‌آویزد و بر گور جنایتکاران اکلیل گل می‌گذارد. اما اینک به نظر میرسد که اهمیت دست کشیدن بر فرهنگ‌یانی را نیز متوجه شده که «نان به نرخ روزگار میخورند» و در بدل دالر به آسانی می‌توانند هنر شان را در خدمت سفیدمالی کردن جنایات، فساد، و ظنفروشی و خیانت‌های دستگاه حاکمه به کار گیرند .



نادری در بدل صد هزار افغانی و تقدیرنامه‌ای شرف شعر را به پای شاه شجاع ثالث مذبح‌حانه ریخت.

سخن من متوجه آن به اصطلاح شاعرانی است که هم به دهل دولت های پوشالی از رژیم خادیست خلق و پرچم گرفته تا حاکمیت مزدور فعلی می‌رقصند و هم لاف از شعر مقاومت و مردمسالار می‌زنند. حال آنکه بین شعر و شاعران مردمخواه و شاعران ضد مردم دریای خون جریان دارد. با آقای صدیق پسرلی، آصفه شاداب و زمان کلمانی که به بیچارگی عادت کرده اند و شعر را وسیله نان و نوا میدانند و ادعای زیاده از حد هم ندارند جز ابراز تاسف عجالتا چیزی برای گفتن ندارم. حرف من عمدتاً متوجه آقای پرتو نادری شاعر سینه چاک «شعر مقاومت» خواهد بود که زمین و زمان را به مشت میکوبد و با اکت و ادا های تهوع آور و رندانه خود را سرتاج ادبیات کشور میدانند. بندهایی از شعر او :

"بگذار  
بگذار  
دل‌تگان یاهه روزگار  
سرود تسلیمی خود را  
با زبان بیگانه تکرار کنند،  
ولی من همچنان  
در کاخ بلند فردوسی اتاقی دارم  
که پشت دروازه آن نوشته است  
آ"

زا

دی"

(دهان خون آلود آزادی، ص ۶۶)

این مردک با این ادعا بلند بالا در شعرش مثل اینکه آینه‌اش را گم کرده باشد دیگران را دل‌تک، تسلیم طلب و نوکر بیگانه خطاب میکند و لانه‌اش را کاخ بلند فردوسی و آزادی معرفی میکند و فکر میکند با اینگونه حرافی کسی اعمال

د پانوی شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکني د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

ننگینش را که همیشه غلام غلام بوده است و از برکت اشغالگران به کرسی جامعه مدنی و انجمن قلم تکیه زده است میتواند فراموش کند. او چندی قبل به پیشگاه جلال عطا محمد والی بلخ سر خم کرد، اینک در بدل صد هزار افغانی و تقدیرنامه‌ای شرف شعر را به پای شاه شجاع ثالث مذبحخانه ریخت. کاخ بلند فردوسی را بگذار که گور گمنام هر بدخشانی با این در یوزگی ات نفرت بی‌پایانش را نثارت خواهد کرد.

این شاعر پر مدعا در جایی دیگری می‌نویسد «خداوند را سپاسگزارم که تا هم اکنون دانه بی از در دری از دست و قلم من در زیر پای هیچ خوکی روزگار نیفتاده است»<sup>۱</sup> (اولا تو کجا و ناصر خسرو کجا- نه از نظر زمانی بلکه از نظر همت و ایستادگی در برابر سلطان. اگر در دری با دست تو به پای خوکان ریخته نشده است، چرا آقای کرزی این همه خرابیات را به حق تو و همقطاران ارزانی میدارد مگر در درون ارگ از این قماش مفت خواران کم است و مگر نمی‌شد طبق معمول آقای رییس جمهور با این پول دل یک ملک یا یک طالب جنایت پیشه دیگر را بدست گیرد و... آخر آقای کرزی بزرگ شده‌ی دامن «سیا» است این زیرکی را دارد که مثل تو آدمکهای کم ظرفیت را با صد هزارش می‌خرد!! زمانی میشد که ادعاهایت را حرف های مفت ننماید که این صد هزار و تقدیر نامه را به روی خونپر کرزی میزدی و رفتن به ارگ و زانو زدن در برابر یک رئیس جمهور مزدور را حقارت و دون همتی تلقی میکردی.

باورکردنی نیست، اما واقعیت دارد که این سراینده «آزادی» (!) در لیست افتخارات ادبیش «اخذ تقدیرنامه آزادی از نشریه پیام مجاهد» را نیز افزوده است. تنها یک انسان اخته و بیگانه با مردم و آزادی میتواند تقدیرنامه از جانب یک نشریه اخوانی متعلق به یک باند پلید جنایتکار و نوکریبیگانه را بپذیرد و بعد آنرا منحیث تاج افتخار، به کارنامه ادبیش بیفزاید. راستی چه رازی در کار است، جمعیت اسلامی در طول حیات ننگینش هر «آزادی» و ترقی و عناصر پیشرو را به گلوله بسته و ربانی زمانی خود به کشتن معلمی به نام «واسوخت» و دیگران توسط «بچه های جمعیت» اعتراف نمود، اما همین حزب دشمن علم و دانش به گردن پرتو نادری تقدیرنامه می‌آویزد؟

آقای شاعر، در تاریخ بوده اند استعدادهای سرشاری که در برابر متاع، زر و جاه همچون کوه ایستادند و در صف مردم خود قرار گرفتند. ناصر خسرو زمانه ما شدن فقط و فقط در عشق به مردم و نفرت به دشمن میتواند تجسم والا بیابد. آنانی ناصر خسرو زمانه می‌توانند باشند که شعر را ابزار عشق بازی و در یوزگی نه بلکه به منزله «دار»ی بدانند که درخیمان را بر آن حلق آویز کنند. سرور و اصف، لورکا، خسرو گلرخی، عبدالاله رستاخیز، میرزاده عشقی، پروین اعتصامی، عبدالرحمن لودین، شاندر پتوفی، مرضیه اسکویی، ناظم حکمت، نزار قبانی، داوود سرمد و بیشار دیگر جانباختگان راه سعادت و آزادی که در برابر استبداد ایستاده مردند<sup>۲</sup> (و خفت را نپذیرفتند شاعران راستین مقاومت اند نه شما و اطرافیان تان).

هنگامی که جنایت بیداد می‌کند، فقر و بی‌عدالتی مغز استخوان محروم ترین طبقات و اقشار اجتماعی را پاشان می‌سازد، شعر نباید تنها «رستاخیز کلمات» بلکه باید «از آهن و پولاد باشد» تا شجاعانه بستیزد و درد جانکاه ملت را بگونه‌ای آواز دهد که منجر به آگاهی دهی و بسیج همگانی در برابر دشمنان خون آشام گردد. ولی نادری با آنچه می‌گوید صادق نیست:

"غمهای من سخت تر از آن است  
که در شراب حل شود.  
محللهای ساده روزگار  
آنها را حل میکنند  
که از اول هیچ بوده اند"

اگر غمهایت با شراب قابل حل نیست پس با مبلغی که آقای کرزی پیشکش نمود کاملاً قابل حل خواهد بود جوش نزن!! راستی مبلغی را که به شما بخشید، نفهیدم از «خون سرخ عروسان دهر او» بود یا از امضا سند فروش مادر وطن!!

«اول» و آخر همه‌ی تان از دید ملت پنهان نموده است، پس نمیدانم کدام قهرمانی‌ات را به رخ ما میکشی اما مردم ما قضاوت خود را کرده اند. همین که از زندان برآمدی و یا شاید در درون زندان به سادگی «حل» شده بودی و اگر نه با مشتی از مشاطه‌گران رژیم مزدور روس چطور عضویت شورای مرکزی انجمن نویسندگان دولت پوشالی را با افتخار قبول کرده و به این هم اکتفا نکرده با کشیدن نشریه مبتدل «ژوندون» در اکت های «گلاستونستی» دولت نجیب همگام شدی؟ و بعد حتی در دوران حکومت قتل و بربادی و چپاول جهادی‌ها که از آسمان و زمین بر مردم مظلوم ما گلوله و جنایت و وحشت میبارید، در خدمت قاتلان ملت قرار گرفته برای ویرانه‌ها و هفتاد هزار شهید کابل برنامه «ادبی»

ساختی و از رادیو تلویزیون دولتی پخش کردی. پس این چسناله های شعرگونه‌ات بیشتر به لاف و تخیل پوک میماند تاچیزی در خور تامل .

در کشور برباد و تاراج رفته‌ای چون افغانستان، شعر تنها با بار اجتماعی و مردمی‌اش میتواند «زندگی» محسوب شود و به درد جامعه بخورد، ورنه همچو دلقک بی‌آزاریست که تنها دربار خاینان و محافل هنرفروشان را گرم و فرهنگ ابنتال را غنا می‌بخشد .

به گفته برتولت برشت، در چنین شرایط خونبار «حرف زدن از درختان عین جنایت است:»

واقعا که در دوره تیره و تاری زندگی می‌کنم:  
امروز فقط حرفهای احمقانه بی‌خطرند  
گره بر ابرو نداشتن، از بی احساسی خبر می‌دهد،  
و آنکه می‌خندد، هنوز خبر هولناک را نشنیده است.

این چه زمانه ایست که  
حرف زدن از درختان عین جنایت است  
وقتی از این همه تباهی چیزی نگفته باشیم!  
کسی که آرام به راه خود می‌رود گناهکار است  
زیرا دوستانی که در تنگنا هستند  
دیگر به او دسترس ندارند .

نیما یوشیج آفریدگار شعر نو اصرار می‌ورزد که «باید آدم بود و درد کشید و درد را شناخت. آدم بی درد مثل آدم بی جان است. انسان، برای خوردن و نوشیدن و حرص زدن و به چاپلوسی های شرم آور افتادن نیست. موجودیکه اسمش انسان است استعداد دارد که به لذت های عالی دست بیاندازد.»

ولی با تاسف در افغانستان اشغال شده ما تراژدی‌ای که منجر به نابودی ملت می‌گردد در شعر و زبان شاعران «مدرن» و «مقاومت» گدجانیده نمیشود چون در قاموس اینان نه درد است و نه تعهد نسبت به اجتماع موجود، چه رسد تعهد در شعر. به همین صورت این عالی جنابان شخصیت های فوق‌العاده ضعیف و متزلزل دارند که جز یک دسته روشنفکرانما های مومیایی‌شده، جامعه ما با تمام فقرش چنین لکه های ننگ را ولو از دهان شان آتش هم بپرد، نمی‌پذیرد. اگر رکلام شدن هم‌روزه این دسته شاعرکان از طریق رسانه های مافیایی نمی‌بود، نامی نیز از اینان برده نمی‌شد .

چشمان بسته این دسته شاعران، کچکول بزرگ گدایی آویخته به گردن افغانستان را نمی‌بیند و گوش شان صدای انفجارات و انتحارات را نمی‌شنود ولی ثروت باد آورده جنگسالاران خواب آرام اینان را نه به نیات مبارزه بلکه از زاویه حسادت برهم می‌کوبد به همین سبب اندیشه و تخیل را فدای شکم، مقام و رسیدن به درگاه حاکمان میکنند و از مبارزه و اندیشه های آذیخواهانه فرسنگها می‌گریزند. حتی به گذشته خود، اگر روزگاری «برکوجه های مردم» قدم زده باشند، نفرت می‌فرستند .

در شعری تحت عنوان «استعداد بزرگ» به مناسبت ۵۰ سالگی‌اش به حقیقت خود که همانا به ذوق زمانه رقصیدن است، اعتراف میکند و به جوانان ما درس بی‌غیرتی و فرومایه بودن میدهد :

من استعداد بزرگی دارم  
و پس از پنجاه سال تجربه  
حقیقت خوشبختی را کشف کرده‌ام  
که باید جوی از غیرت کم کرد  
و نان به نرخ روزگار خورد.  
(استعداد بزرگ، ص ۸۵)

هرچند مقایسه شاعران درباری با شاعران مبارز و بزرگی چون احمد شاملو و نظایرش توهین به این فرزندگان خواهد بود، اما مجبورم برای آگاهی نسل جوان، نقلی از شاملو داشته باشم تا با دیدن آن به عمق تسلیم طلبانه و شرمسارانه بودن ابیات بالا و میزان حقارت و زردرویی سراینده‌اش پی‌برند :

در سال ۱۳۳۳ شاملو به خاطر ضدیت با رژیم مستبد وقت زندانی بود، پدرش طی ملاقاتی از او می‌طلبد که جهت رهایی، «توبه نامه»‌ای بنویسد که با عکس‌العمل شدید شاملو مواجه می‌شود و طی نامه‌ای منظوم پاسخ می‌دهد :

که توبه نامه نویسم به کام دشمن بر؟  
مرا تو درس فرومایه بودن آموزی

ز راستی بنشانم فریب را برتر؟  
نجات تن را زنجیر روح خویش کنم

شرف سرانه دهم وانگهی خرم جل خرم؟  
قبای دیبه به مسکوک قلب بفروشم

تو جای امن و امان گیر و من طریق خطر!  
تو راه راحت جان گیر و من مقام مصاف

و اما پرتو نادری در میدان تملق، شعر فروشی و تجویز «فرومایه بودن» تنها نیست، او یاران و همکاسگان دیرینه و فراوانی دارد که «شرف را سرانه» داده «جل خرم» خریده اند. از این قماش «ماعران» میتوان ابوطالب مظفری و کاظم کاظمی این پادوان های دربار آدمخواران رژیم «ولایت فقیه» ایران را نام برد که در نوشته های بعدی به پستی های شان خواهم پرداخت. اینان با خیانت به شعر مقاومت و پشت به ملت با سرایش اشعار عقیم و بی‌مایه بزرگترین خدمت را به رژیم های مرتجع افغانستان و منطقه کردند .



کاظم کاظمی و ابوطالب مظفری به درگاه خامنه‌ای جلد سر می‌سایند .

اینچنین به اصطلاح شاعران ولو از نظر ادبی و شکل شعرشان سرتاج ادبیات به شمار روند، اما از آنجاییکه مضمون اشعار شان ارتجاعی و بازاریست، به درد وطن و ملت ما نمی‌خورند و شایسته نفرین اند .

د پانو شمیره: له 5 تر6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

در چنین شرایطی که بر ملت ما گلوله و باروت میبارد و در دام جنایتکاران، خاینان ملی و فاسدترین، مزدورترین و بویناک ترین دولت تاریخ اسیر اند، باید شعر «حربه خلق» باشد چون در چنین شرایط غم‌انگیز شاعر متعهد و بارسالت به تعبیر زیبای شاملو، «دست مینهد به جراحات شهر پیر» و «درد و امید مردم را با استخوان خود پیوند می‌زند.»

و کلام آخر اینکه ما فرزندان سرزمینی هستیم که گراف مصائب رنگارنگش بام آسمان را تسخیر کرده و جنایتکارانش چیره دست تر از فاشیست های هیتلری در برابر ملت مظلوم ما عمل کرده اند. از خیانت و به پولیگون سپردنهای باند بدنام خلق و پرچم، فاشیزم مذهبی جهادی و طالبی تا دموکراسی بی‌۵۲ فعلی، مردم ما روی شادی و آزادی را ندیدند، آنچه در این جریان نصیب سینه های آکنده از درد ما شد انبوهی از خاطرات تکانه‌دهنده و دود و اوپلاست که به هیچ وجه انعکاس شایسته نیافته است. پس بر شاعران، نویسندگان و هنرمندان متعهد و آزادیخواه است تا به میدان راستی درآمده «آواز جان» ملت دردمند خویش گردند و دست تمامی فرهنگیان سوداگر شعر و هنر را بسته، در محضر ملت افشاگر شان باشند.

#### پانویس ها :

1 سایت رسمی دفتر ریاست جمهوری .

2 اشاره پرتو نادری به شهکار ادبی ناصر خسرو «من آنم که در پای خوکان نریزم / مر این قیمتی دُر لفظ دری را»

3 بر سینه ات نشست

زخم عمیق و کاری دشمن

اما

ای سرو ایستاده نیافتادی

این رسم توست که ایستاده بمیری

خسرو گل‌سرخ